

پائیز ۱۴۰۱ / جلسه سیزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

در بحث درک خطبه و معارف خطبه همان طور که اکثراً در گزارش درسی تان به آن پرداختید تمرکز ما بر یک حرکت جوهری به سمت تجرد عقلانی است - در کسب فضائل عقلانی در محاذات با فضائل اخلاقی - که در واقع این فضائل عقلانی موجب و موجد فضائل اخلاقی خواهد شد و فضائل اخلاقی ، خود مسیری به سمت دستیابی به آن فضائل عقلانی بالاتر را برای انسان فراهم می کند.

همانطور که ماده به تجرد تکیه دارد ، عالم حس شما هم به شناخت عقلی تان تکیه دارد ، لذا در پرداختن به بحث خطبه از میان مباحث حکمت فاطمی ، می خواهیم حواس شما را متوجه آن عقلانیتی در شناخت عقلی کنیم و از موادی که در این عالم هست از جمله کتاب ، کلمات ، الفاظ ، حروف و هروسيله ی دیگری مثل آرایه ها در فنون فصاحت و بلاغت و معانی و بیان ، برسانیم شما را به سرچشمه ی حقیقی حقایق ؛ در درک گنه آن درسوی و سمت تجردش ؛ در سراپرده های شگفت علم الهی . بدیهتاً کمال این تجرد در عالم برزخ است برای انسان - البته بعضی از انسان ها به قول امام راحل عظیم علیه السلام تجرد متوسط دارند و بعضی تجرد تام دارند - و این سمت آن حرکت جوهری است که در عالم برزخ می آید منجر می شود به آن تجرد عقلی . ولی برای کسانی که مخاطبان اهل بیت علیهم السلام در عالم هستند ، تلاش ما این است که این تجرد و این حرکت جوهری قبل از برزخ آغاز شود و به مصداق " موتوا قبل ان تموتوا " ما همه چیز را نگذاریم برای آن ظهور ملک الموت ، همانطور که در توقی عجیب ، همه ی حرکت های انقلابی را گذاشتیم برای ظهور امام زمان علیه السلام - که تا یک ذره مشکلی پیش می آید جلوی پای انقلاب ، می گویند خدا صاحبش را برساند و این تکیه کلام شده است . البته دعای بدی هم نیست و باید گفت آمین ، اما باید مراقب بود که این بهانه و توجیه اهمالها و کنار کشیدن ها و نهایتاً بی تفاوتی ها نباشد و نشود - در این جا هم واگذاری قضایا به برزخ ، کار ما را دشوار می کند مثل آن مثال تنه ی درخت که گفتیم وقتی انسانی می گوید بگذار قدرتم بیشتر شود تا این درخت را - که آن هم در حال رشد و قطور شدن است - بعداً قلع و قمع کنم - البته شجره ی خبیثه را ، چون شجره ی طیبه را که آدم قطع نمی کند ؛ چون بال فرشتگان را شکستن است طبق روایت - آن شجره ی خبیثه که حالا هواهای نفسانی انسان است ، هواهای نفسانی سایرین از اطرافیان انسان است ، آن هواهایی که به انسان تحمیل می شود ؛ تا مادر نسبت به فرزندش و مرد نسبت به همسرش چشم پوشی کند ، همه ی این مجموعه ی عجیب و غریب و رایج تسامحات ، انسان را در مسیری قرار می دهد که بدیهتاً طریق هوی است . یک موقع هوای خود آدم است که اتفاقاً بدتر و ضربه زننده تر از آن ، هواهای اطرافیان است . یعنی آدم ممکن است نسبت به تمنیات خودش کوتاه بیاید

اما نسبت به تمثیلات اطرافیان تسلیم شود و یکی از ضربه‌هایی که ما در این انقلاب خوردیم؛ از همین ناحیه بوده است که مسئولین گرفتار فرزندان شان شدند. گرفتار تحصیل‌فرزندان شان، گرفتار اشتغال فرزندان شان. این رانت‌ها و باند‌ها و بورس‌های رنگارنگ و خلق‌الساعه‌ی تحصیلی خارج از کشور، این‌ها همه از این نوع شیطنت نفس در این هواها در آمده است.

بنابراین ما می‌خواهیم این غلبه‌ی حس را - از قضا در توجه عمیق‌تر آن شناخت حسی مادی و عادی - ببریم به سمت شناخت عقلی مجرد و فرامادی؛ تا همان‌طور که تکیه‌گاه شناخت حسی، شناخت عقلی است، در رویکرد انسان‌ها به موضوعات و واقعه‌ها هم این قضیه تقویت شود. خصوصاً در زنان که احساسات در زنان قوی‌تر است و عقلانیت، بعضی اوقات مغلوب احساسات می‌شود در زن، که اگر در یک گروهی از زنان در جامعه‌ی ما بحث‌های عقلانی خوب جا بیفتد - به دور از تکلف و به دور از آن مرسومات و معروفاتی که در حوزه‌ها داریم و زنان را به شکل مردان دارند بار می‌آورند. به جای این که آن زن و عقلانیت زن بیاید به منصفه‌ی ظهور برساند، شکل مردها می‌شود و شبیه مرد‌ها حرف می‌زند، با همان ادبیات و رفتار و با همان غلظت و احياناً خشونت و رکاکت کلامی حتی در بعضی جاها - در این جا اما بیشتر کارکردش برای زنان، با رویکرد توفیق‌عقلانی در بحث عقلانیت مهم‌تر است و در درجه‌ی اول اهمیت قرار می‌گیرد تا نسبت به مردان. چون طبعاً ما می‌خواهیم از این طبع شناخت حسی در تکامل شناخت عقلی، زنان را برسانیم به آن بحث مهم تجردی که در فرمایشات شما به عنوان گزارش درس‌های قبلی مطرح شد و به قدر کافی و مستوفی هم فرمودید. چون ما به یک سازمان فکری جامع اعم از زن و مرد نیاز داریم، که این سازمان فکری جامع باید سیراب شود از این حقایق و معارف. در افق آن سمت و سوهایی که در بیانات شما بود - که هدف ما را دارد درک و ترسیم می‌کند - ما می‌خواهیم آن سازمان فکری جامع که یک بخشی از آن وجود دارد، سیراب شود و آن یک بخشی هم که وجود ندارد ایجاد شود. خصوصاً در جامعه‌ی زنان، ما سازمان فکری نداریم؛ چه رسد به سازمان فکری جامع که درخصوص مسائل بانوان در جمهوری اسلامی باید ایجاد شود. اما در جامعه‌ی انقلاب و در نظام، ما سازمان فکری داریم و این سازمان فکری باید به سهم خود از سوی زنان انقلاب هم سیراب شود - همان‌طور که از سوی مردان در برخی وجوه سیراب می‌شود - چه در حوزه‌ها و چه در دانشگاه‌ها و چه در مراکز دیگر. لذا در بحث ما در این سیر ارتقاء در مراتب هستی و در طبقات هستی، طبعاً تنها ابزار مهم این ارتقاء عقل است، چون این موهبت الهی است که آن ارتقاء را میسر می‌کند و ما لابدیم که این تعقل را و روش تعقل را و نمونه‌ی تعقل را در مکتب فاطمی و از مکتب فاطمی فرا بگیریم. خود این خطبه، هم روش کامل تعقل را آموزش می‌دهد - هم نمونه‌ی جامع تعقل است و هم در واقع صفت تام تعقل یک فرد است در کلامش - از همین رو خود این خطبه اهمیت عقلانی اش خیلی بالاست. یعنی بالاترین فرد در عالم وجود را ما آمدمینا قرار دادیم برای شناخت آن مراتب تعقلی که جامعه‌ی انقلاب به آن نیاز دارد و از همین است که این تطبیق را داریم با جامعه‌ی انقلاب صورت می‌دهیم. اگر چه ممکن است بعضی جاها به مذاق برخی خوش نیاید، که مثلاً ما داریم از محدوده‌ی فلسفه‌ی محض خارج می‌شویم در ورود به فلسفه‌ی سیاسی؛ اما خیر، این‌طور نیست. ما داریم در تطبیق‌ها می‌گوئیم که غایت، آن است. چون قرار نیست برویم گوشه‌ی حجره و فاطمه شناس شویم - البته می‌دانید که من با این کلمه‌ی فاطمه‌شناسی و اصطلاح گفتمان فاطمی و امثالهما که از سر کنایه گفتیم این را، مخالفم - قرار نیست برویم گوشه‌ی حجره و حاشیه‌ی یک روستا و برای خودمان نسبت به فضائل اهل بیت علیهم‌السلام کسب فیض و بیع و اشتراک معرفت و فضل کنیم. خیر، باید در جریان عمل، این فضائل را بشناسیم و در همین جریان آن را انتقال دهیم به جامعه‌ی مخاطب خود - من سال‌ها پیش در پاسخ به یک روزنامه‌سیاسی در ترکیه گفتیم که ما وضعیتمان این است که همزمان پُل می‌زنیم و همزمان از روی این پُل عبور می‌کنیم، لذا در میان پیروان جهانی انقلاب کار ما از همه سخت‌تر است - حال با این

رویگرد چون باید بدانیم که ما از جامع ترین نمونه ی عالم خلقت در بیان استفاده کردیم بعد از قرآن که خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام است . به مصداق " **اُمّ ایها** " ، " **اُمّ الائمه** " و " **حجة الله علی الحجج** " . آنجا که خداوند جل جلاله در رویکرد الهی و وحیانی می فرماید " **اَنَا أُعْطِيكَ الْكُوْثَرَ** " ، یعنی هم کثرت عالم را که اصل تعینات عالم است در حقیقت خلقت به تو بخشیدم و هم با موهبت این اعطا ، در مبنای کثرت آن ، تو را به قله ی وحدت رساندم - چون حقیقتاً به قول آن شاعر خوشنگر " **باغ هستی بی صفا می شد اگر زهرا نبود ، عطر گل از گل جدا می شد اگر زهرا نبود** " - این خصوصیت کوثری را قرآن وحدت نگر به چه کسی نسبت می دهد ؟ به فاطمه ی زهرا علیها السلام که " **تیرگی در اولین برخورد با خورشید عشق ، چیره بر آئینه ها می شد اگر زهرا نبود** " یعنی با اعطای فاطمه ، با موهبت فاطمه ، با بخشیدن فاطمه به پیامبر صلی الله علیه و آله ، کثرت عالم برقرار شد در " **اَنَا أُعْطِيكَ الْكُوْثَرَ** " و در بخشش و تنزل و هبوط حضرت " **انسية الحوراء** " از عالم حورائی خود به عالم انسی وجود خویش . قبل از آن هم امیرالمؤمنین به پیامبر بخشیده شده بود ، بعد از آن هم حسنین علیهم السلام بخشیده شدند ؛ اما آن نمونه ی عالی ، آن نمونه ی جامع و کامل در واقع همان اعطای کوثری به کمال وحدت وجود پیامبر ؛ در حقیقت اعطای " **اَنَا أُعْطِيكَ الْكُوْثَرَ** " است - که عدل این آیه ، آن روایت معراجی است که " **یا محمد ! إن الله تعالی ببشرک بفاطمه من خدیجه بنت خویلد** " - لذا ما از آنجا که کوثر را حقیقت خلقت می دانیم ، تفسیر ما از کوثر صرف وجود و وجود صرف فاطمه ی زهرا نیست ، تفسیر ما از کوثر حقیقت خلقت عالم و کمال آن است که با وجود حضرت زهرا علیها السلام میسر شده است . در آن عبارت و اشارت قدسی " **لولاک لما خلقت الأفلاك و لولا فاطمة لما خلقتکما** " حقیقت خلقت و کمال آن ربط و بسته به وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام و دامن نورانی صدیقه ی طاهره علیها السلام است و این جاست که خطبه اش در بالاترین مرتبه بعد از قرآن و در واقع عدل قرآن است - همانطور که بیان شد در **حکمت فاطمیه** که قرآن صورت مکتوب اسم اعظم است که صورت انسانی اش انسان کامل است ؛ آن صورت مکتوب شد قرآن و این جلوه ی انسانی شد اهل بیت علیهم السلام و کلام این جلوه ی انسانی شد این و کلام الله شد آن - یعنی دو تجلی از دو جلوه ؛ که در واقع کلام الله هم کلام الله آسمایی است ، چون کلام مستقیم خداوند نیست ؛ و تنزلی است در حدّ فهم بشری و در حدّ مراتب نازله ی خلقت و در حدّ عالم ملک و پذیرش و قابلیت عالم ملک در درک این الفاظ .

نشانه اش را هم ببینید در " **الحمد لله فاطر السموات و الأرض** " که در دعای " **یا فاطر بحق فاطمه** " در نسبت اشتقاق کبیر فاطر و فاطمه ، آن فطر عالم یعنی فطم عالم ، که در واقع " **بلا احتذاء أمثلة أمثلها** " هیچ آمله ای پیش از فطر و فطم وجود نداشت و هیچ غیریتی سوا ی وجود نداشت . در " **و لم یکن له کفواً أحد** " یا " **لا اله الا الله** " همه ی این ها و این غیریت ها و ما سوی الله از وجود مقدس فاطمی هم در **وجه مخلوقی** خلع می شود و به مصداق حدیث شریف نبوی که " **لولا علی ما کان لفاطمة کفو ابدأ** " فقط علی است که می تواند از میان اولین تا آخرین ، کفو و همتای او باشد - که البته برخی به اشتباه این روایت را برعکس در منابر و سخنرانی ها نقل می کنند - یعنی در واقع فاطمه است که منشاء خلقت است که در همان حدیث لولاک هم اگر دقت بفرمائید این حقیقت بارها گفته شده است و این که پیامبر خدا در ریگزار ابطح جبرئیل را با صورت اصلی اش در ولادت حضرت زهرا مشاهده می کند در روایت صاحب **درّ النظیم** که " **اذ هبط علیه جبرئیل فی صورته العظمی قد نشر اجنحته حتی اخذت من المشرق الی المغرب** " این ها نشانه ای از عظام و عظمت های خلقت برگرفته و برساخت از وجود اوست .

در آن جاهایی که عظمت های خلقت دارد به وجود می آید در آن آلاء و عظام که از راه آن خداوند شناخته می شود و از پیامبر صلی الله علیه و آله ، امام صادق ، امام باقر ، امام رضا و و امیرالمؤمنین علیهم السلام متواتراً وارد است که می فرمایند در ذات خداوند و در فوق عرش و کیفیت ذات تفکر نکنید ؛ در عظمت های خلقت تفکر کنید ، در " **فانظروا الی عظیم خلقه** " یا " **تفکرو فی آلاء الله** " در جایی که بزرگ ترین عظمت خلقت وجود فاطمه ی زهرا علیها السلام است ، تفکر در وجود ایشان در واقع بالاترین حد تفکر ذاتی انسان است . یعنی

وقتی گفته می شود از آن بالاتر را دیگر فکر نکنید ، یعنی در فوق عرش ؛ ظرف وجود ما و ذهن ما و وعاء پذیرش ما بالاتر از آن نیست و مخلوق نمی تواند خالق را در ذهن ذیل العرش خود جای دهد - در مصداق " حتی كان الرجل ينادي من بين يديه فيجيب من خلفه و ينادي من خلفه فيجيب من بين يديه " از امام صادق عليه السلام و " و إن كان الرجل ليدعي من بين يديه فيجيب من خلفه " از امام باقر عليه السلام - لذا واقع یک منعی وجود دارد و یک تأکیدی. منع از این که از آن بالاتر فکر نکنید یعنی در واجب الوجود ، اما تأکیدش این است که در تفکر آلائی ، بالاترینش فاطمه ی زهرا عليها السلام است که در آن " الحمد لله فاطر السموات و الأرض " در آن فطم و فطر و شکافندگی " بلا احتذاء أمثلة أمثلها " این دو با هم تلازم پیدا می کنند. یعنی شارح باید در شرح فرمایشات حضرت زهرا در خطبه بیاید " بلا احتذاء أمثلة أمثلها " را به " الحمد لله فاطر السموات و الأرض " ارتباط بدهد . برای چه ؟ برای آن پیوستگی که در جلسات قبل گفتیم که در ذهن شارح لازم است ، همین طور می آیند و منقطع و منفصل ورود پیدا می کنند - کما این که در سیستم اداره کشور هم جزیره ای ورود پیدا می کنند یعنی آن پیوستگی باز هم وجود ندارد . بعد یک دفعه می بینیم یک فردی با کلمات بزرگنمایی شده ی استراتژیستی پیدا می شود و می آید و می گوید جزیره ای فکر نکنیم . و دیگران مبهوت می شوند که عجب حرف جالبی است ، در صورتی که اساس نظام پیوسته ی تسییحی عالم در همان جزیره ای فکر نکردن و کار نکردن است و این حرف جدیدی نیست . در معارف ما این ها منتشر است در معارف ما موج می زند . اما این که ما آن را ادراک نمی کنیم و نمی فهمیم این دیگر مشکل ماست. مشکل معارف ما نیست و این دیگر هنر غربی ها نیست که می نشینند و این ها را کلاسه و بیان می کنند . بعضی جاها از دست خود عرفای ما و علمای ما و صاحب نظران ما این حرفها سر می خورد در ذهنها ؛ اما به محض اینکه از دهان غربی ها و غریزه ها بیرون بیاید ، حلوی دست به دست می شود . این جلساتی که با علامه ی جعفری رحمته الله از روسیه می آمدند و چندین ساعت مباحثه می کردند ، نتایجش شد رشد روسیه چرا ؟ چون آن قدر که آن ها وقت می گرفتند و می آمدند سراغ ایشان ما ندیدیم که ایرانی ها این قدر دقت داشته باشند و ملازم این علما باشند و از فکر و مشورت مغتتم شان استفاده کنند و فرصت ها را از دست ندهند - حتی من خود زمانی وقت اختصاصی درسی خود را با استاد به یک جمع نویسنده ی به شدت متقاضی دادم که آنقدر بی نظم آمدند و رفتند ، جلسه مضمحل و منحل شد و وقت ما هم از دست رفت - ما در جایی مثلاً می بینیم که یک مرید می آید و می گوید فلان شعر ، قصه ی روح و روان من است . چرا ما نمی گوئیم خطبه ی حضرت زهرا قصه ی روح و روان من است ؟ براستی چرا ؟ چرا ما این نسبت عمیق باطنی و روحی و اشراقی و نوری و نفسانی و حقیقی را با وجود مقدس حضرت زهرا برقرار نمی کنیم ؟ که یک روز بیائیم وصف کنیم و بگوئیم خطبه ی حضرت زهرا قصه ی روح و روان من است . ولی یک فرد عادی می بینید در یک قالب ادبی در یک نسبت صوری و در یک نسبت جزیی در عالم مادی و عادی بیاید و بگوید این قصه ی روح و روان من است. که من این ها را می بینم در آثار حسرت می خورم و می گویم ما نسبت به آثار اهل بیت چرا این طور غیرت و اتحاد و رغبت و اشتیاق به خرج نمی دهیم که بتواند از ادبیات شیعه هنری اینچنین بجوشد ؟ تکرار مکررات ، متوقف شدن در قشر احادیث در اشعار . اشتباه است دیگر . بعد از این همه مدت که جمهوری اسلامی آمد موانع را برداشت از پیش پای معرفت شناسی مان ، باید اکنون در قلّه ها باشیم هنوز در دامنه ها هم نیستیم . بعضی از ما داریم برعکس هم می رویم راه را و بالعکس حرکت کردیم در این مدت . این فرار مغزها ، مهاجرت مغزها این ها از کجا در می آید ؟ از این جا در می آید . آن فریبکار جهانی و وطن فروش مثلاً می آید و می گوید که ما خانه نمی فروشیم ، ما آینده را می فروشیم . این کار را دارند می کنند دیگر . یعنی دارند تمام سرمایه های مادی و ذهنی ما را همه را جذب خارج از کشور می کنند و بعد هم با آب و تاب که ما آینده را می فروشیم ، کدام آینده را داری می فروشی ؟ آینده کجاست ؟ آینده در گذشته است. همان طور که اشاره فرمودید که افق درس بازگشت به خلقت نوری است در شناخت معارف ، در واقع خود ما هم باید برگردیم به گذشته . کدام آینده ؟ گذشته ما چیست که آینده مان باشد ؟ مرگ انسان می

خواهد در چه راهی باشد؟ برزخ انسان می خواهد در کجا باشد؟ انسان به چه مسیری می خواهد برسد؟ این ها نکاتی است که از آن غفلت می شود، چه در شروح خطبه چه در شناخت خطبه و چه در شناخت آن خطیب و آن امیره ی کلام و چهره ی تابناک صاحب اصلی خطبه .

نکته ی بعدی این است که نسبت هایی در آیات و روایات و ادعیه هست که ما در جلسه ی گذشته آمدم و تنها یکی از خطبه های نهج البلاغه را مطرح کردیم که توفیق قیاس و تطبیق و زیبایی و حلاوتش را شما دیدید . ما می توانیم همان طور از منظر خطبه به آیات نظر کنیم ، ولی فرصتش در کلاس است و شما باید این زحمت را بکشید و به طور مثال وقتی در یک آیه مثلاً آیه ای که جزو کلمات قصار قرآن می تواند باشد و جزو شعائر و شعارهای قرآن می تواند باشد مثل " **قد جعل الله لكل شیء قدراً** " بیابید ببینید نسبتی بین این آیه و خطبه هست؟ این قدیره ، این فاطمه ی زهرا علیها السلام و آن بیان او با این " **قد جعل الله لكل شیء قدراً** " چه نسبتی دارد؟ در هر حال در مصداق کل شیء یکی از کلیت های غنی عالم خطبه ی حضرت زهراست . یکی از مخلوقات الهی که خطبه هم مخلوق است و در " **قد جعل الله لكل شیء قدراً** " خداوند برای خطبه هم قدر مشخص قرار داده است . یعنی از آن قدر ، کلام اهل بیت علیهم السلام تجاوز نمی کند . به همین خاطر است که نهایتاً بهترین خطب امیرالمؤمنین را بخواهند جمع کنند ، می شود یک کتاب نهج البلاغه یا مثلاً بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله می شود نهج الفصاحه یا این مسندهایی که آمدند و جمع آوردند - که یکی از بزرگانی که در ردیف علامه ی فاطمی نیا علیها السلام به ایشان ارادت داشتیم علامه ی ابطحی بودند علیهم السلام که مسند و عوالم را کار کردند با زحمت و مشقت بسیار . این ها را ما می بینیم نهایتاً دوره ها و مجلدات ۱۴ گانه ای می آید و جمع و جور می کنند دیگر ، بحار ما مثلاً می شود ۱۱۰ جلد ، وسائل مان ۳۰ جلد می شود تہذیب مان ۱۰ جلد می شود استبصار مان ۴ جلد می شود من لایحضرمان ۴ جلد می شود . نهایتاً می بینیم که مثلاً در مجلدات محدود ، کلّ احادیث قرار می گیرند . البته با تکرارهایی در منابع متعدد کتب اربعه جمع می شوند در مصداق " **قد جعل الله لكل شیء قدراً** " به یک اندازه ی معینی به شما جعل داده شده است . اما آن قدری که در این جا هست در " **قد جعل الله لكل شیء قدراً** " ، آن " **قدر** " خیلی وسیع است چون جعل الهی فاقد حدود مادی است . درست است که محدودیت شکلی دارد مثل خطبه ، قدری دارد ، صفحاتی دارد پاراگراف هایی دارد خطوطی دارد و حروفی دارد که تعدادش را بشماریم در قرآن و در خطبه می رسیم به صور " **قد جعل الله لكل شیء قدراً** " یکی از " **کل شیء** " ها همین قرآن است دیگر که باز هم در قرآن قدرمقدر بیان است . بالأخره در یک مجلدی در دو قوس جلد و جوف یک کتابی قرار گرفته است قرآن کریم . این طور نیست که فرض بگیرید یک دور کره ی زمین را دور بزنیم تا بتوانیم یک کتاب را در آن جمع کنیم . این طور نیست . در مصداق خود کره ی زمین هم " **قد جعل الله لكل شیء قدراً** " از یک جا آورده و به یک جای دیگر محدود می شود . آسمان ها ، کائنات ، عوالم همین طور می رویم بالاتر؛ در عوالم مختلف تا بخش های غیر قابل إحصاء برای ما ، اما قابل إحصاء و احاطه در علم خداوند . مثل پر ملانک ، مثل دانه های باران ، مثل ریگ بیابان . همان که حضرت زهرا در تسبیحاتشان اشاره می کنند در تعبیر عمیق و زیبای " **سبحان من یری اثر النمل فی الصفا ، سبحان من یری وقع الطیر فی الهواء** " یعنی با این دقت می آیند در دعایشان اشاره می فرمایند به شمار کم شمار و بی شمار و نادیدنی حقایق در عالم ، اما همه ی آن بی شمارها باز در آن " **قد جعل الله لكل شیء قدراً** " . بنابراین در خطبه هم یک قدر مقدری وجود دارد که با تمام محدودیتی که دارد از جانب حدّ و حصر الهی امّ از جنبه ی خلقی خیلی عظیم است که نیل به درک عظمت بطون در بطونش از چه راهی می توان داشت؟ از راه الفاظ؟ از افق بحث فقه اللغة؟ از راه موضوع شناسی؟ خیر . یعنی هر کاری که ما می بخواهیم در زمینه ی شناخت خطبه در سطح این معارف صوری انجام دهیم ، ره به بی راهه بردن است . امام علیه السلام راجع به فهم قرآن بیانی دارند در مبحث **کمالات موهومه** که می فرمایند **حمله قرآن** ، اصحاب ادبیت ، اهل تفاسیر و اهل علوم و حتی فیلسوف و حکیم و عارف اصطلاحی قانع و مشغول و سرگرم

در علوم جزئی شده و به طور معمول در وجوه قرائات و آراء مختلفه ارباب لغت و وقت و شأن نزول و مدنی و مکی بودن تعداد آیات و حروف و و دانستن فقط فنون دلالات و وجوه احتجاجات و امثال این امور محبوس می شوند در حجاب غلیظ اصطلاحات و مفاهیم و امثال آن. اما اصل در نظر از ماورای این حجب است که دستور عدم وقوف و قانع نشدن به یک حدّ معین برای مستفید در همین کتاب الهی مسطور است. حال این که ما در حجاب مفاهیم می مانیم از سر همین است که این شاهکار شیطانی در وقوف در حجب را درک نمی کنیم. لذا برای شناخت خطبه درست است که ما در یک جا به لغت هم استناد می کنیم یا مثلاً به بعضی از الفاظ در تطبیقات، ولی هم چنان مبنای دلالت مان، مجرد از این قشر الفاظ است. یعنی از قشور الفاظ باید خروج پیدا کنیم و وارد بطون معانی شویم. تنها راه ورود به بطون هم در سیر ارتقائی در عالم، از راه عقل است و تنها راهی که برای هر یک از ما وجود دارد از راه پرورش عقل فردی است. هیچ عقل دیگری هم به این رهگشت کمک نمی کند. شما بنشین از صبح تا به شب و از شب تا به صبح با یک آدم همین طور حرف بزن، درس بده، یک ریز درس بده. آخرش در انباشت الفاظ در انبان ذهن آن مخاطب چه می شود؟ برای همین است که حوزه هایمان، دانشگاه هایمان به جای توفیق، توقف دارند در معارف، برای همین است که شکست خوردند در صورت علوم و در مهد تجربه که می آیند محو می شوند. برای این که نمی شود با این حجم از الفاظ آمد ذهن را پر کرد و ادعای عالمیت و عالم پروری کرد؛ که ما توانستیم تعلیم دهیم و توانستیم عالم ایجاد کنیم، خیر. مبنا باید در ورود، نورانیت باشد در ورود اخلاص باشد، در ورود توجه و دقت باشد - تمام عمر یک معلم صرف نشود در عالم که به شاگردانش بگوید درس بخوانید! - اساساً راه انتقال علوم از طریق الفاظ و اصطلاحات و لغات نیست. اینها ما را دلالت می کنند بر آن مفاهیمی که لازم است فرا بگیریم. یعنی اگر شما الفاظ و اصطلاحات فلسفه را بلد نباشید بالطبع و بالتبع تجرد عقلی را هم نمی فهمید تا بخواهید بفهمید که یک اتفاقی باید در عقل من و در قلب من بیفتد. یک پرده و حجابی بین من و این عالم وجود دارد که این باید برداشته شود.

تمام تمهید الهی در جعل حجب برای همین است. بعضی ها سؤال می کنند معاذ الله از باب تعنّن " کبر مقتا " که خداوند چرا عالم را اینگونه آفریده است؟ این ها از جمله ی اعتراضاتی است که از راه جهل به خداوند بیان می شود. چون اگر این حجب نبود، اصلاً عالم محقق نمی شد و خدا بود و خدا. اصلاً عوالمی خلق نمی شد. تجلی اوّل می شد فروپاشی عالم. می شد اندکاک عالم. مثل همان تجلی که بر کوه شد در زمین یا همان تجلی که بر جبل در ملکوت شد که وجودش معدوم شد در ملکوت. لذا خداوند از راه مصونیت این حجب ایجاد خلقت می کند، مخلوق ایجاد می کند و برای ایجاد مخلوق لازم است که این حجاب ها باشد و گر نه اگر یک روز این حجاب ها نباشد، این فرم و شکل صورت و ماهیت نمی پذیرد و اشیاء، تشخّص پیدا نمی کند. تمام عالم می شود خود خدا. بعد خرق خود این حجاب ها از دو طریق صورت می گیرد، توسط خود خدا و توسط خود مخلوق. یعنی مخلوق می آید به هدایت هدایتگرانی چون فاطمه ی زهرا علیها السلام خرق حجاب می کند در توسّلی که به این ها می کند و از طریق ستر " بستر الأهلل مصونه " مصونیتی از راه ستر آن ها پیدا می کند آن مخلوق که می تواند اصل شود به حق در حدّ مخلوقیتش. یعنی آن شاخص مخلوقیتش هم چنان مندک و منفک و فانی نشود - بله، روح اخلاص و مرحله ی فنانی فی الله آن ها یک چیز دیگری است. اما فنانی تامّه نیست که تشخّص به کلی در وجه وجود از بین برود. چون خداوند از خلقتش هدف دارد. این طور نیست که هدفش انفکاک و اندکاک باشد، آن هم اندکاک مطلق. این که نقض غرض است. این از یک حقیقتی می آید و بیاید تمام عوالمی را که به وجود آورده به یک باره منفک و مندک و فانی کند؟ از این چه هدفی دارد؟! مثل یک معلم، به جای این که نور به دانش آموزانش تعلیم دهد، تاریکی درس بدهد. به جای علم جهل بیاموزاند. تا به حال دیدید معلمی جهل درس دهد؟ مثلاً بیاید و بنشیند و بگوید بچه ها درس امروزمان جهل است؟! این طور کنید تا جاهل باشید، این طور کنید تا نفهمید. بروید بخوابید، بروید بخورید، بروید بازی کنید، بروید مشغول دنیا

شوید . معلّم که این کار را نمی کند . خداوند هم این کار را نمی کند . یعنی پس هدف اندکاک نیست . فنای تامّه نیست . اما در شاخصه های بین انسان و خداوند ، آن ارزش ها و حقیقت های نورانی که در نهایت اخلاص وارد عالم شدند و در نهایت اخلاص در این عالم ؛ تمام وجود خودشان و تمام حقایق وجودی خودشان را نادیده گرفتند آن ها به آن فنای فی الله می رسند ، یعنی آن وجه از فنا که مدّ نظر ابتغاء وجه خداست .

یک نکته ای داریم در بحث های حکمی که اگر یک وجودی یک نحوی از صفا و نورانیت و تجرّد را داشته باشد ، قابل احتجاب نیست - اشارت منیر " **الهی ان من تعرف بک غیر مجهول** " نیز از این حقیقت منکشف است - حال چطور می شود که بالاترین کلام و ارزنده ترین کلام نورانی ترین انسان عالم که فاطمه ی زهرا علیها السلام باشد ، محجوب و در حجاب است ؟ چگونه است ؟ او که بالاترین نحو از صفا را دارد ، پس اشکال از کجاست ؟ معلوم است که اشکال از طرف مقابل و از ماست . اشکال از تاریخ است اشکال از انسان است . اشکال از نسبت های ما با این حقیقت است و در این جاست که اگر ما بتوانیم حرکتی در وجود خود صورت دهیم ، قادر به درک ابعاد غیر محجوب خواهیم شد - مثل همانی که گفتیم فیض الهی در عالم در حال بارش است و نقصان از ناحیه ی فیاض مطلق نیست . این جا آن فیاض مطلق که فاطمه ی زهراست در عالم انسان ؛ فیض او در بارش است و اگر نقصی در دریافت موضوع و در فهم خطبه وجود دارد در شارحین و مدرسین و محصلین و هر قشری از اقشار جامعه و جهان و تاریخ ، بر می گردد به آن احتجاب هایی که این سمت وجود دارد - حقیقت الهی هم همین است . یعنی حقیقت الهی هم از راه حرکت جوهری و درونی و ذاتی، از راه عرفان نفس و از راه معیّت و این که ما مخلوق خداوندیم و بر صورت خداوند آفریده شده ایم ، قابل احتجاب نیست . علیرغم این که تا ۹۹ هزار حجاب عوالم تا حضرت جبرائیل داریم ضمن ملاحظه ی غلظت و تفاوت حجاب ها - این که می فرماید " **افاعبد ما لا اری** " یا اینکه " **ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله و بعده و معه** " حکایت از اشتداد تجلّی در ورای حُجب آن هم مشدّد دارد - مثل تفاوت بال ملائک که در روایت است پیامبر صلی الله علیه و آله ، جبرئیل را فقط در شب قدر معراجی اش با ۶۰۰ بال مشاهده کرده است . ۶۰۰ بال یعنی چه ؟ این بال هایی که این ها دارند بال های اخص قدرت و علم و خلقت و همه این خصوصیات در آثار و وظایفی است که ملائک دارند - یعنی بال نشانه ی آن است نه صرفاً بالی برای پرواز در مراتب عالم . ۶۰۰ بال باید داشته باشد نه به این خاطر که یک وجود عظیم است که ۶۰۰ بال می خواهد تا بلند شود و بالا رود از جای خود . خیر ، این ۶۰۰ بال ، ۶۰۰ اثر و مآثر عالمی بین عوالم دارد و ۶۰۰ سنخیت و نسبت را موجب می شود . بعد هر بال ، پری دارد و آن پرها نیز اعم از قدرت و علم و خلقت و اینهاست . پر که می ریزد ، آن زغب آن پرش می ریزد و این خصوصیتی را در عالم پدید می آورد . بعد می آید در داستان ولادت و ازدواج حضرت زهرا در عرق و زغب و نثار خصوصیت می آفریند .

این عوالم و حقیقت عوالم و آن نسبتی که با یکدیگر دارند ، آنقدر عظیم است که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که جبرئیل را با صورت اصلی اش می بینند ، می بینند بال هایش شرق و غرب عالم را - نه جهان و نه زمین و نه دنیا را ، بلکه عالم یعنی عالم مُلک و سایر عوالم را - فرا گرفته است . در ولادت حضرت زهرا ، رؤیت جبرئیل استثنائاً این گونه بوده است . در شب قدر رؤیت جبرئیل با ۶۰۰ بال آن گونه بوده است که این ها نشان دهنده ی عظام خلقت در وقوع آن عظمت ها در عالم است ، عظمت هایی که بیانگر عظمت ولادت ، خلقت و ظهور آن حقیقتی است که ما مُجدّانه در پی شناخت آن هستیم - مثل دردائیل با ۶۰۰۰ بال که بین هر بال او هوایی در فاصله ی بین آسمان و زمین است و یک روز می اندیشد که " **أ فوق ربنا جل جلاله شیء؟! و خداوند با علم به این سخن درونی او ، مثل آن اجنحه به او اضافه می فرماید و با ۳۲۰۰۰ بال به او وحی می شود که حال پرواز کن و او ۵۰۰ سال الهی پرواز می کند اما " **فلم ینل رأسه قائمة من قوائم العرش** " ، این نشان می دهد که این نوع عظمت ها برای چه بیان می شود ؟ برای این که آن عظمت آنقدر والا و بالاست که ما لابد از دقت بیشتر و تأمل فزون تریم در پرهیزاز سطحی**

نگری و پرداخت صوری به سطح الفاظ و به سطح واژه ها ؛ و به یک سطح مختصری در شروح آن . باید متوجه بود که تنها راه ادراک و تنها راه شناخت معارف خطبه از طریق این است که ما آن نورانیت را در وجود خود کسب کنیم و نیز در وجود مخاطبان مان در تدریس مفاهیمی که می خواهیم در جامعه نشر دهیم . باید نورانیتی ایجاد شود که بر اساس آن خود فرد فهم کند معارف خطبه را ، نه این که ما بیائیم در ذهنش بگذاریم و بیان کنیم که این جا این را فرمودند و آن جا آن را . چون بر فرض این تحمیل و تفهیم صوری ، قلب محجوب و ذهن محجوب بدون توقُّق بر آن عقل مجرد هر چه هم گفته شود فقط ظواهر الفاظ و قشور آن را نهایتاً فهم می کند . ظاهرش را هم که فکر می کند فهمیده ، ولی باز هم نفهمیده است . کما این که حوزه ها و دانشگاه هایمان در علوم تجربی و در علوم انسانی و در معارف مبتلا به حجاب این قشورند . هر چقدر هم زحمت کشیده شده است ، آخرش را که نگاه می کنید می بینید که برآیند آن برآیند خیلی بالا و مطلوبی نیست . ممکن است در جایی در مقایسه با جهان ما جلو و پیشرو هم باشیم در بعضی از وجوه علمی ، ولی همه اش کارکردهای مادی و عادی دارد دیگر . نهایتاً موشک است و تولید انرژی هسته ای . اما ما کجا هسته ی انرژی اهل بیت و کائنات را در آوردیم ؟ کجا فهمیدیم که دمع و بکاء اسرافیل تولید طوفان نوح می کند؟

هسته ی اصلی عالم وجود انرژی اش چیست ؟ اگر ما بتوانیم این را در نظام تسییحی عالم و ریاضی لاهوت کشف کنیم ، می توانیم بفهمیم کجای عالم هستیم . اما می بینیم یک آدم غربی می آید در حرم امام رضا علیه السلام ، می گوید من دیدم انرژی هایی از این حرم ساطع بود که مبهوت شدم . کدام آدم شیعه و کدام انسان مسلمانی - به جز عرفای عظام و به جز آن والا مقامان - چه کسی آمده گزارش های این گونه بدهد که من دیدم سطح انرژی را در حرم ؟ یا حتی عکس هایی که از قدیم از کربلای معلی ، از نجف اشرف ، از مکه ی مکرمه ، از عتبات عالیات و از مشاهد مشرفه داریم همه را مستشرقین گرفتند ، هیچ کدام را خودمان نگرفتیم . چرا ؟ چون حواس مان به این بوده که با دوربین اختراعی آنان از خودمان عکس بگیریم . این قدر که قاجار از خودشان عکس دارند از اماکن متبرکه در زمان قاجار عکس نیست . از حرمسرای شان عکس دارند - که حرمسراست اسمش - عکس از اماکن متبرکه در قدیم نداریم . برای این که ما فقط سلفی می گیریم از خودمان ، خویش نگر و خویشتن نگار در آئینه خودمان را می بینیم ، حقیقت وجودمان را سعی نمی کنیم در آئینه ی بزرگ عالم ببینیم . فقط عادت کرده ایم مقابل یک آئینه ی مادی بایستیم و همین طور صورت خودمان را تماشا کنیم . ولی این که بتوانی خودت را در یک آئینه بزرگ تر و جمعی ببینی ، در آئینه ی نگاه دیگران ، در آئینه برخورد دیگران ، در آئینه تفکر دیگران ، در آئینه ی رفتار دیگران و در آئینه ی تأثیر بر دیگران ، آن می شود آئینه ی عالم که ما باید در محاذات آن قرار بگیریم . این کار را اهل بیت علیهم السلام با ما کردند و این را به ما آموختند و همچنان دارند ادامه می دهند ؛ که خطبه یکی از نشانه ها و نمونه های بارز این رفتار ولایی و تکوینی در مقابل این عالم است که ما در آئینه ی آن داریم سیر می کنیم .

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته
والحمد لله رب العالمین